

[مقدمه واجب 1](#_Toc20912512)

[واجب مطلق و مشروط 1](#_Toc20912513)

[اهمیت بحث ماده منتسبه 1](#_Toc20912514)

[نفی احتمالات در تفسیر ماده منتسبه 2](#_Toc20912515)

[تفسیر ماده منتسبه از منظر شیخ حسین حلی 2](#_Toc20912516)

[خلاف ارتکاز بودن ادعای مرحوم نائینی 3](#_Toc20912517)

[قابلیت اطلاق و تقیید نداشتن معانی آلیه 3](#_Toc20912518)

[جواب نقضی: قابلیت تعلیق داشتن معانی آلیه 3](#_Toc20912519)

[جواب حلی: خلط بین معانی آلیة 4](#_Toc20912520)

[رجوع قید به معنای اسمیه: ثبوت لا ثبوت 4](#_Toc20912521)

[خلط بین معنای لازم و ملزوم جمله شرطیه 5](#_Toc20912522)

**موضوع**: رجوع قید به ماده منتسبه /واجب مشروط و مطلق /مقدمه واجب

**خلاصه مباحث گذشته:**

این جلسه حاوی مطالب مهم جلسه قبلی است. لذا نوشتن خلاصه مباحث خودداری شده است.

# مقدمه واجب

## واجب مطلق و مشروط

### اهمیت بحث ماده منتسبه

از عبارتهای مرحوم شیخ حسین حلی این گونه بدست می­آید: بحث ماده منتسبه، قضیه مفصلی است که چند جلسه را ایشان با مرحوم نائینی بحث کرده است و بعدا هم به نتیجه نرسیده است و با مرحوم اصفهانی بحث کرده است و باز هم به نتیجه نرسیده است. مساله به این آسانی نیست که مرحوم خویی بیان کرده است و اشکالات خود را مطرح کرده است و گذشته است.

در نهایت فرموده است: باید بحث ماده منتسبه را وجدان کرد و الا عبارات قاصر هستند.

### نفی احتمالات در تفسیر ماده منتسبه

مرحوم شیخ حسین حلی می­فرماید: مرحوم نائینی فرموده است: مراد من از ماده منتسبه، فعل واجب نیست. فعل متصف به وجوب نیست و الا باز هم اشکال عود می­کند. همان بیاناتی که مرحوم خویی فرمود. مرحوم نائینی تفسیر ماده منتسبه را به این که وجوب بر ماده منتسبه مترتب شده است و بعد ماده وجوبدار معلق به شرط شده باشد، رد کرده است. این مطلب تقیید معنای حرفی است و محال است.

از طرفی مقصود ما هم تعلیق مجرد وجوب نیست. همچنین تعلیق فعل مطلق نیست و الا همان معنایی است که مرحوم نائینی آن را در نسبت دادن به مرحوم شیخ نفی کرد. این گونه نیست که حج مقید به استطاعت شده باشد و بعد واجب شده باشد. بلکه فرموده است: یک مطلبی بین این مطالب است.

### تفسیر ماده منتسبه از منظر شیخ حسین حلی

کلام مرحوم نائینی شبیه همان قضیه حینیه ای است که مرحوم آغا ضیاء در موارد دیگر بیان می­کند. مثلا وجوب بر اکرام مترتب شد اکرامِ مفرد را مقید به مجئ زید نکرد بلکه اکرام در ظرف وجوب را مقید کرد. آن حینی که وجوب به آن تعلق گرفت، واجب شده است. تمام تلاش مرحوم نائینی این است که بگوید وجوب حالی نیست. اگر وجوب قبل از تحقق اکرام حالی باشد، وجوب حالی است و قیدی ندارد. اگر وجوب بر اکرام مترتب شد نه اکرامی که مقید به وجوب بود، دیگر وجوب حالی نیست. وجوب بر اکرام مترتب شده است و اکرام را در حال مجئ زید دیده است. در حقیقت وجوب را مقید به استطاعت نشده است. هم چنین واجب را مقید به استطاعت نکرده است. بلکه اکرامی که تحت وجوب رفته است را دیده است بعد معلق به استطاعت کرده است. پس قبل از استطاعت وجوب محقق نشده است. چون صدور حج را مقارن با استطاعت خارجیه دیده است ( نه این که تقید اعتباری باشد نگفت حج مقید به استطاعت واجب است) شارع می­گوید: آن را واجب کردم. پس اگر استطاعت خارجیه مقارنت پیدا نکند، وجوب هنوز نیامده است. پس قید به ماده در حالی که ماده مرکب حکم شده است، تعلق پیدا کرده است. نه ماده مقید به آن حکم. وجوب تضییق ذاتی پیدا می­کند. نه این که تضییق اعتباری پیدا کند.

با توجه به کلام مرحوم شیخ حسین حلی به این نتیجه می­رسیم که مراد مرحوم نائینی از ماده منتسبه( نه ماده مقیده که صریحا آن را انکار کرده است) ماده در حالی که مرکب وجوب شده است معلق به شرط شده است. مثلا استطاعت به ماده ای که مرکب وجوب شده است تعلق دارد. لذا قبل از تحقق استطاعت وجوب فعلیت پیدا نکرده است چون ماده ی قبل از تحقق استطاعت را واجب نکرده است.

مراد مرحوم نائینی ماده مقیده نیست. بله در باب قدرت، ماده مقیده مراد است. مثلا نماز بعد از تعلق وجوب، معلق به قدرت است. قدرت به ماده مقیده تعلق دارد. اما در این جا این گونه نیست. تصریح کرده است که مراد ماده مقیده نیست تا مرحوم خویی این گونه معنا کند و بعد اشکال کند.

هر چند که مرحوم شیخ حسین حلی در نهایت گفته است که ماده یا مطلق است و یا مقید است. این که نه مقید باشد و نه مطلق باشد را نمی­فهمیم. اما معلوم می­شود که مراد از ماده منتسبه ماده مقیده نیست چون مرحوم حلی می­گوید معنا ندارد که ماده نه مقید باشد و نه مطلق باشد.

تا این جا بحث از مراد شیخ انصاری و دلیل آن مطرح شد. ما نمی­توانیم قطع پیدا کنیم که مراد مرحوم شیخ همین مطلبی است که مرحوم نائیینی گفته است.

#### خلاف ارتکاز بودن ادعای مرحوم نائینی

به نظر ما این تفسیر خلاف ارتکاز است و ما قانع نمی­شویم. در قضایای شرطیه وجوب مقید نباشد و بر ماده مترتب شده باشد و ماده هم مقید به شرط نشده است بلکه مقارن با شرط تصور شده است، معانی دقیقه است که ظهور عرفی را نمی­توانیم این گونه معنا کنیم. باید یک معنایی گفته شود که فهمیدنی باشد.

### قابلیت اطلاق و تقیید نداشتن معانی آلیه

مرحوم نائینی فرمود: معنای حرفی قابل اطلاق و تقیید نیستند. زیرا معانی حرفیه معانی آلیه هستند. یعنی طریق هستند و نسبت به آن ها التفاتی وجود ندارد. نظیر قطع. وقتی به یک چیزی قطع پیدا می­شود، فقط مقطوع را می­بینیم. هر چند ممکن است بعد از آن التفات به قطع داشته باشد ولی در حین حصول قطع به خود قطع التفاتی وجود ندارد. لذا گفته می­شود معانی حرفیه قابل اطلاق و تقیید نیستند. چون اصلا التفاتی به آن ها نیست تا مطلق و مقید بشوند.

#### جواب نقضی: قابلیت تعلیق داشتن معانی آلیه

در جمله های شرطیه ( ادات یا نفس جمله) جزاء را به جمله شرطیه مرتبط می­کنند. ارتباط معنای جملیه جزائیه به جمله شرطیه، یک معنای حرفی است و قابل تقیید نیست. جمله جزاء، در عین حرفی و آلی بودنش، مقید شده است به جمله شرطیه. پس تعلیق در معانی آلیه ممکن است. پس چگونه مرحوم نائینی در جمله شرطیه تعلیق را انجام می­دهد؟ ربط دادن یک نوع تقیید است. وقتی معنای حرفی مغفول عنه چگونه قابل تعلیق است؟ اگر قابل تعلیق باشد، قابل تقیید نیز هست.

#### جواب حلی: خلط بین معانی آلیة

مرحوم نائینی بین معنای آلیت در معانی حروف و آلیتی که در مواردی دیگر گفته می­شود، خلط کرده است. مثلا قطع طریقی نظر به آن آلی است. در این جا مغفول عنه است. اما درمعانی حرفیه به معنای طریقیت نیست. با آوردن معانی حرفیه در ذهن به یک معنای دیگری منتقل نشدیم که از خلال معنای حرفی دیگری را ببینیم.

معنای حرفی مانند مرآت و قطع و لحاظ نیست که از خلال این موارد چیز دیگری دیده شود. معانی حرفیه به این معنا استقلالی هستند. هر چند که معنای حرفی در ذهن به نحو مستقل آورده نمی­شود. مثلا در سرت من البصره ابتدائیت اندکاکیه به ذهن می­آید، اما در ضمن طرفین آن قابل تصور است. من می­توانم سیر از بصره را به عنوان ابتدائیت از بصره در ذهنم بیاورم. اول سیر و بصره در ذهن آورده شده است و بعد معنای اندکاکی (ابتدائیت) در ذهن ایجاد می­شود. برای فهماندن واقعیتی به نام ابتدائیت از شهر بصره، در ضمن طرفین تصور می­شود.

حال که مغفول عنه نبود، می­توان آن را مقید کرد. تمام اشکال در این بود که معنای حرفی مغفول عنه است و ما این اشکال را مرتفع ساختیم. لذا می­توان آن را مقید کرد. اگر گفته می­شود زید عالم است، می­خواهد انتساب و وحدت زید با علم را بفهماند. پس نه تنها مغفول عنه نیست بلکه هدف اصلی همان معنای حرفی است.

#### رجوع قید به معنای اسمیه: ثبوت لا ثبوت

مرحوم روحانی فرموده است[[1]](#footnote-1): ادات شرط وضع برای ربط بین نسبت جزاء به نسبت شرط نشده اند تا گفته شود که نسبت طلبیه حرفی است و قابل تقیید نیست. اصلا ادات شرط برای ربط نسبت وضع نشده است تا مرحوم نائینی بگوید نسبت طلبیه را که نمی­توان تقیید کرد پس باید سراغ چیز دیگری رفت. بلکه ادات شرط برای ربط ثبوت نسبت به ثبوت شرط وضع شده اند. مثلا اگر گفته شود: اذا جائک زید فالعمرو منفق. این جمله وضع برای ربط ثبوت انفاق خارجا و ثبوت مجئ زید خارجا شده است. نه این که دو نسبت( انفاق عمر و مجئ زید) را به هم ربط بدهد.

ثبوت و عدم ثبوت خارج از معنای جمله است. ( این مطلب درست است) در اخبار و انشاء نیز این مطلب مطرح شد. در حقیقت جمله خبریه مثلا برای هو هویت وضع شده است. اما این که در خارج تحقق پیدا کرده است یا نه، باید با قرینه بفهمیم. مثلا معنای زید عالم، فقط هو هویت است و چون ثبوت نسبت نیاز به بیان ندارد، از جمله زید عالم می­فهمیم که در خارج نیز این گونه است. این نفی است که در خارج نیاز به قرینه دارد. اما اصل ثبوت نسبت در خارج نیاز به قرینه ندارد. این که گفته شده است جمله خبریه برای ثبوت نسبت یا لا ثبوت، حرف غلطی است. ثبوت و لا ثبوت از مدلول جمله خارج است و باید از قرائن فهمید. جمله خبریه برای حکم به هو هویت وضع شده است.

در انشاء نیز این گونه گفته می­شود: برای ایجاد وضع شده است. حال در خارج تحقق پیدا کرده است یا نه، از مدلول جمله خارج است. صاحب کتاب منتقی الاصول می­گوید: ثبوت و لا ثبوت معانی اسمیه هستند و مدلول جمله شرطیه نیست. از طرفی، تعلیق هم مربوط به ثبوت و لا ثبوت است پس ادعای مرحوم نائینی درست نیست. مرحوم نائینی فرمود: شرط را نمی­توان به وجوب برگرداند، صاحب کتاب منتقی الاصول می­فرماید: شرط به ثبوت وجوب اکرام رجوع می­کند و ثبوت در خارج، هم معنای اسمی است و از مدلول جمله خارج است. اساسا شرط به وجوب عود نمی­کند تا اشکال مرحوم نائینی جاری باشد و بگوید وجوب معنای حرفی است و شرط به آن تعلق ندارد. بلکه در جمله شرطیه ،ربط ثبوت و لا ثبوت است و این هم معنای اسمی است و اشکالی ندارد که معلق به بشرط شود.

##### خلط بین معنای لازم و ملزوم جمله شرطیه

به نظر ما همان طوری که ادبا گفته اند و اصولیون اعتراف دارند ادات شرط برای ربط چیزی که خارج از مدلول است وضع نشده اند. خیلی بعید است که ان جائک زید فاکرمه ربط بین چیزی که خارج از مدلول است را به شرط ربط بدهد. شیخ هم اعتراف کرده است که ظاهر خطاب شرطیه این است که مدلول جزاء را به مدلول شرط ربط می­دهد. نه ثبوت جزاء که خارج از مدلول است.

پس در حقیقت خلط بین معنای لازم و ملزوم شده است. بحث ثبوت، لازمه،مدلول است. ثبوت لازمه جمله شرطیه است و خود جمله نیست. در حقیقت خود وجوب اکرام را معلق به مجئ کرده است نه این که ثبوت را معلق کرده باشد.

1. [منتقی الاصول، سید محمد حسینی روحانی، ج2، ص141.](http://lib.eshia.ir/13050/2/141/التحقیق) [↑](#footnote-ref-1)